چرا انقلاب کردیم؟ و یادی از دکتر علی شریعتی

یاقوتی، حسین

تصمیم به توقیف ماهنامه‏ی حافظ که چندی پیش از ناحیه‏ی‏ وزارت ارشاد صورت گرفت،مانند سایر تصمیم‏ها و عملکردهای‏ دولت بوده که نهایتا به ضرر حیثیت ملّی تمام خواهد شد و نتیجه‏یی‏ جز پشیمانی ندارد.در جریان توقیف 15 نفر نظامی انگلیسی که‏ اخیرا صورت گرفت نیز شاهد چنین تصمیم‏گیری اشتباهی بودیم: چندنفر نظامی که شاید چندمتری وارد آب‏های ایران شده بودند،با تذکر به آن‏ها می‏شد آن‏ها را از محدوده‏ی آب‏های ایران خارج نمود، کمااین‏که چنان‏چه نیروهای ایران نیز سهوا وارد حریم آب‏های‏ همسایگان شوند،بازداشت آن‏ها و ایجاد بحران،امری بعید خواهد بود.نتیجه‏ی این کار جز هتک حرمت ملی و تزلزل حیثیت کشور نبود:در ابتدا ادعای عذرخواهی رسمی توسط دولت انگلیس و محاکمه‏ی نیروها را مطرح کردیم،عده‏یی به اعتراض در جلوی‏ سفارت انگلیس پرداختند و نهایتا به بهانه‏ی تولد حضرت محمد (ص)آن‏ها را بدون گرفتن امتیازی آزاد نمودیم،در حالی‏که بهتر بود از ابتدا آن‏ها را بازداشت نمی‏کردیم و یا این‏که شهامت محاکمه‏ی‏ آن‏ها را داشته باشیم.

در قضیه‏ی انرژی هسته‏یی نیز با همین مشکل مواجه‏ایم.با لجبازی ادعای ادامه‏ی غنی‏سازی را مطرح می‏کنیم و امتیازات در نظر گرفته شده از سوی دولت‏های غربی و تعلیق موقت را رها می‏کنیم،و در نهایت با اعمال فشار ما را وادار به تعلیق دائمی روند غنی‏سازی می‏کنند.

توقیف ماهنامه‏ی حافظ نیز از همین نوع سیاست‏هاست. مطمئنا در آینده شاهد رفع توقیف از ماهنامه خواهیم بود،چون بدون‏ در نظر گرفتن قانون و فارغ از بحث کارشناسی و در نظر گرفتن‏ پیامدهای آن اقدام به چنین عملی صورت گرفته است.

چرا انقلاب کردیم؟ و یادی از دکتر علی شریعتی

حسین یاقوتی(فرهنگی بازنشسته)-مشهد

اکنون سال‏هاست(خاصه از 67 به این‏سو)که نقل گفتار یا کردار دست‏اندرکاران،یا نمایش بعضی اعمال و گفتار و تحرکات‏شان در تلویزیون، معمولا گفته‏یی از شریعتی را به خاطرم می‏آورد،احساس مال باخته‏یی را می‏یابم که گولش زده و زندگی خود و فرزندان و وابستگان و هم‏میهنانش را به یغما برده‏اند.

شریعتی در سال‏های حدود 45 مطرح می‏کرد:«...هرکسی را توتمی‏ست.احساس می‏کند که میان او و آن،پیوندی‏ست مرموز که حس‏ می‏شود و وصف نمی‏شود و آن توتم است.شخصیت خویش را در توتم‏ خویش احساس می‏کند یا خود را در آن می‏بیند.جایگاه آن«خود حقیقی»و راستین و پنهانی و صمیمی را در توتمش می‏یابد.یا باید بیابد اگر توتمش هم‏ مثل خودش قلابی و بدلی نباشد».

توتم«ذکر»است.و مگر نه زندگی،هیچ نیست جز فراموشی و خوشبختی،هیچ نیست جز لذت و آرامش،و کسی که هیچ به یاد نمی‏آورد که‏ «آدمیت»یعنی از دست دادن بهشت،یعنی هبوط،تبعید،کویر،غربت،تنهایی‏ و هم‏نشینی و هم‏خانگی با مرغ و مور و مگس!و خوشبخت،بدبختی‏ست که‏ آدم بودن خویش را پاک از یاد برده است.اما،بدبخت-آن‏که هنوز سرگذشت‏ خویش را به یاد می‏آورد-خوشبختی‏ست که:«رنج بودن»را هم‏چنان حس‏ می‏تواند کرد.چه هنوز آدم است.و هرکسی«آدم»است اگر هنوز فراموش‏ نکرده باشد-و توتم نمی‏گذارد که فراموش کنی-هر دم به یادت می‏آورد.توتم‏ «ذکر تجسم»بهشت،آدم،حوا،خدا،شیطان،عشق،عصیان،آگاهی،هبوط و...در کویر است.هرکسی را توتمی‏ست.و توتم هرکسی«خود خوب» اوست.بسیار روشن است؛همه چیز در این دنیا،برای من است.اما توتم؟من‏ برای اویم!

تمامی نیازم،در برآوردن نیاز او سیراب می‏شود.تمامی وجودم،در مردن‏ و قربانی شدن در آستانه‏ی محراب او ایجاد می‏شود.در«قتلگاه خویش»که‏ به خاطر او،به پای اختیار خود می‏آیم.شهادت،حیات مرا گواهی می‏دهد و غرورم که بر بالای او می‏شکند و در پای او می‏ریزد،اشباع می‏شود و به خضوع‏ خویش مباهات می‏کند.«بودن»خویش را نذر دیگری نمودن،جبر دیگری‏ را،به دل‏خواه،اختیار کردن،در یاد او،خویشتن را به لذت سکرآور و حلاوت‏ جذبه‏خیزی توصیف‏ناپذیر،از یاد بردن،و بالاخره با ریه‏های او دم زدن،با نبض‏های او تپیدن،با قدم‏های او رفتن،با حلقوم او نالیدن،با بودن او زیستن‏ و در زیستن او جان دادن،مردن و آن‏گاه به کام دل رسیدن...آن‏جا بارگاه بلند «دل»هایی‏ست که«دوست داشتن»را-که یک راز غیبی‏ست-می‏شناسند و دامان مهربان«سر»هایی‏اند که هنوز«آدم»اند.و هنوز«غربت»را حس‏ می‏کنند و«پرستیدن»را هم‏چون صفتی در خویش می‏یابند.معانی مرموز و آن جهانی،و شگفت و بی‏تاب‏کننده‏ی عشق،ارادت،دوست‏داشتن،پرستش، شهادت،درد،دعا،ایثار،شک،تنهایی،اخلاص،یکتایی،یکتویی،اضطراب،انتظار،صبر،حق،ارزش،قداست،ایمان،زیبایی،خیر...هستند.

هرکس هنوز آدم است.هبوط را دردناکانه حس می‏کند،شفا نیافته‏ است،مجروح است.هنوز فراموش نکرده است.بهشت را،کویر را،عصیان‏ را،تبعید را،خدا را،شیطان را،حوا را...هم‏چنان به همه‏ی آن ودیعه‏های عینی‏ که با آدمیت خویش،به زمین آورده است،وفادار مانده است.و همه چیز را به یاد دارد،توتمش یادآور آن بهشت است.

وقتی این مطالب را نوشتم و برای پسرم خواندم،به او گفتم:حالا فهمیدی من و امثال من برای چه انقلاب کردیم؟تو در جملات و مطالب بالا،پول نفت به کجا می‏رود،می‏بینی؟حساب بانکی آن‏چنانی‏ می‏بینی؟ساختن اتوبان در کانادا یا کارخانه در ینگه دنیا می‏بینی؟ما هم‏ ندیدیم؟و فکر نمی‏کردیم کار به این‏جاها بکشد.دیو درون بعضی‏ها سر برآورد و ضحاکانه پول و عقل و اندیشه‏ی جوانان وطن را ببلعد و هیولاوار تنوره‏کش کند.اصلا قرار این نبود که یک عده را از خر مراد پیاده کنیم و عده‏ی دیگری را سفت و سخت و محکم سوار آن کنیم که امر بر خودشان‏ هم مشتبه شود که صاحب و مالک همیشگی و مادام العمر آنند.به دنبال‏ دستیابی به جامعه‏یی بودیم که کسانی چون شریعتی،در کلمات بالا آن را تصویر و تصور می‏کردند.از کجا می‏دانستیم لباس‏ها عوض می‏شود.کمی‏ هم شکل سواری و ادا و اصول‏هایش...